



پنجشنبه ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۹
شماره ۹۲

هفته نامه طلوع جنوب صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد مهدی جعفری زاده	
کازرون: خ قدمگاه/ پایین تر از تقاطع امیر کبیر ۴۲۲۲۹۲۴۶-۰۷۱	حساب جاری سپهر ۰۱۰۱۴۵۵۸۳۷۰۰۱ بانک صادرات به نام روزنامه طلوع
چاپخانه: خلیج فارس	آدرس سایت: www.tolounonoob.ir
پست الکترونیک: toloudaily@gmail.com	مرانامه اخلاقی: tolounews.com/Regulations.aspx
فروش نسخه الکترونیک www.jaaar.com	
آدرس کانال تلگرام:	http://telegram.me/tolounonoob
یا جستجوی @tolounonoob	eshterak.ir@gmail.com

این تازه اول راه بود ...

مشکلات شروع شد

بعد از شهادت پژمان، مامان رقت گردان ثارالله (ع) کازرون، همان گردانی که پژمان از آنجا به سوریه اعزام شده بود، ثبت‌نام کرد. رفته بود اعلام کند اگر زمانی قرار باشد خانم‌ها را هم برای دفاع از حرم اعزام کنند، او آماده است به‌عنوان اولین نفر به میدان برود. حتی به آن‌ها گفته بود: من، گواهینامه پایه یک دارم! می‌توانم به‌عنوان راننده ماشین‌های سنگین برای رزمنده‌ها غذا و مهمات ببرم...

گروه اجتماعی خیرگزاری فارس؛ مریم شریفی: «پژمان» که رفت، همه هستی مادر را با خود برد جز عشقش برای خدمت و عطشش برای شهادت را. حاجیه «ماه بی‌بی» پسرش را که در جمع شهدا دید، تازه با همه وجود احساس کرد چقدر جایش میان آن‌ها خالی است. این‌طور بود که تمام تلاشش را برای ملحق شدن به فداییان دفاع از حرم به کار بست و همه این سال‌ها در حسرت جا ماندن از آنها برایش سپری شد. این روزها اما حال مادر، حال دیگری است. حالا اگر بپرسی، می‌گوید جهاد، جهاد است. چه لب مرز باشد و اسلحه به دست در مقابل دشمن متجاوز، چه کیلومترها دورتر باشد در دفاع از مرزهای عقیدتی و چه همین‌جا باشد؛ در کوچه و خیابان‌ها و در مقابله با ویروس مرموزی که سلامت خانواده‌ها را نشانه گرفته. حالا مادر همین که پشت چرخ‌خیاطی می‌نشیند و برای حمایت از مدافعان سلامت ماسک می‌دوزد، خودش را در لباس جهادی مقدس می‌بیند و دلش آرام می‌گیرد، هرچند طلب شهادت هنوز همان حرارتی است که به قلبش انگیزه تپش می‌دهد.

حاجیه‌خانم «ماه بی‌بی خرم روز» و «لیلا توفیقی»، مادر و خواهر شهید مدافع حرم «محمد کاظم (پژمان) توفیقی»، از بانیان راه‌اندازی کارگاه تولید ماسک در شهر کازرون، برایمان روایت‌های جذابی دارند از ۲ ماه مشارکت در جهاد مقابله با کرونا و تجربیات شیرینی که در تبدیل تهدید به فرصت کسب کرده‌اند.

مادر شهید محمد کاظم (پژمان) توفیقی
من، مادر شهید مدافع حرم، گواهینامه پایه یک دارم
اتفاقات شهادت پژمان خیلی برای مامان، سنگین بود و تا مدت‌ها به خاطر جای خالی او، شرایط روحی خوبی نداشت؛ اما بعد از مدتی، اولین کاری که کرد این بود که رفت در گردان ثارالله (ع) کازرون، همان گردانی که پژمان از آنجا به سوریه اعزام شده بود، ثبت‌نام کرد. شاید پرسید برای چه کاری؟ مامان رفته بود برای اعلام آمادگی. اعلام کرد اگر زمانی قرار باشد خانم‌ها را هم برای دفاع از حرم اعزام کنند، او آماده است به‌عنوان اولین نفر به میدان برود. حتی به آن‌ها گفته بود: من، گواهینامه پایه یک دارم! می‌توانم به‌عنوان راننده ماشین‌های سنگین برای رزمنده‌ها غذا و مهمات ببرم...«ما خب، شرایطی اعزام فراهم نشد و مامان دوباره پژمرده شد. مدام در فکر بود و می‌گفت: تعجب می‌کنم بعضی آقایان باینکه شرایط برایشان مهیاست، چرا نمی‌روند برای دفاع از حرم؟ کاش من مرد بودم و مشکلی برای رفتن نداشتم...»

نوشتن فصل شیرین این قصه، ۴ سال طول کشید. «لیلا توفیقی»، خواهر شهید مدافع حرم که با شروع جذابش شش‌دانگ حواس مرا مال خود کرده، لیخنه بر لب می‌رود سراغ روایت ادامه داستان و می‌گوید: «بعد از شیوع ویروس کرونا وقتی کار تولید ماسک برای پزشکان و پرستاران شروع شد و ما هم توانستیم در این کار مشارکت کنیم، مامان انگار دوباره انرژی گرفت. در کارگاه که بودیم، می‌دیدم چقدر روحیه‌اش شاداب است. انگار بعد از ۴ سال به خواسته‌اش رسیده بود و احساس می‌کرد توانسته کار مفیدی انجام بدهد. البته به همین حد قناعت نکرد ها. تا خبر رسید پایگاه انتقال خون اعلام کرده در ایام شیوع کرونا ذخیره خون کاهش پیدا کرده و حضور مردم برای اهدای خون ضروری است، مامان پایش را در یک کفش کرد که برویم خون بدهیم. هرچه گفتیم شرایط جسمی شما مساعد نیست، قبول نکرد. با اشتیاق در پایگاه انتقال خون حاضر شد اما به هدفش نرسید. وقتی گفتند به دلیل انجام عمل جراحی در سال‌های گذشته، شرایط اهدای خون ندارد، نمی‌دانید چقدر ناراحت شد و گریه کرد. دست‌آخر یک آقای خبرنگار که آنجا حضور داشت، جلو آمد، دل‌داری‌اش داد و گفت: «حاج‌خانم! همین‌که شما با نیت اهدای خون از خانه به اینجا آمده‌اید، انگار واقعا به بیماران نیازمند خون داده‌اید. همین حضورتان خیلی ارزشمند است.»

جهاد علیه کرونا؛ کازرون در صف اولین‌ها

زودتر از آنچه فکرش را بکنید، فعالیت‌های مردمی علیه کرونا در کازرون شروع شد و از هر خانه، یکی دو نفر، پاشنه‌های هشتان را برای کمک



به کادر درمانی در خط مقدم این مبارزه ور کشیدند. لیلا دستم را می‌گیرد و می‌برد به اولین روزهای شیوع ویروس کرونا و می‌گوید: تقریباً ۲ هفته بعد از اعلام شیوع ویروس کرونا در کشور، خبردار شدیم در یکی از مدارس فنی‌وحرفه‌ای کازرون، کارگاه تولید ماسک راه‌اندازی شده و عده‌ای مشغول کارند. باینکه مسیر آن مدرسه به خانه‌مان دور بود، همراه مامان رفتم و در کارگاهشان شروع به کار کردیم. ۲ روز در کنارشان بودیم اما از آنجا‌که ظرفیت و امکانات آن کارگاه تولید ماسک خیلی محدود بود، امکان پاسخگویی به متقاضیان فراوان مشارکت در این کار داوطلبانه را نداشتند. این‌طور بود که غیرمستقیم از پذیرش ما عذرخواهی کردند؛ اما خوشبختانه دوری ما از این فضای جهادی طولانی نشد. چند روز بعد خبردار شدیم سپاه کازرون با همکاری حوزه بسیج خواهران «الزهر ا (س)» قصد دارند کارگاه تولید ماسک راه‌اندازی کنند. تا شنیدیم، رفتم کمک خانم «جوکار»، فرمانده حوزه که بانی کار بود. از آن‌طرف، به دوستان و آشنایان هم خبر دادم و آن‌ها هم هر کدام هر وسیله‌ای که داشت و فکر می‌کرد به درد این کار می‌خورد؛ چرخ‌خیاطی، اتو، میز برای زیر چرخ‌ها و اتوها و... با خودش آورد و دسته‌جمعی کارگاه را تجهیز کردیم.

اما این تازه اول راه بود. نوبت به خرید پارچه و باقی موارد موردنیاز که رسید، تازه مشکلات شروع شد. همه‌جا بسته بود. خیلی گشتیم اما پارچه مناسب برای ماسک پیدا نکردیم. با چند خرازی آشنا تماس گرفتیم، آن‌ها هم گفتند باید با تیریز تماس بگیریم و سفارش بدهیم و... اما خیلی دیر می‌شد. خلاصه با رایزنی‌هایی که با شبکه بهداشت کازرون انجام شد، آن‌ها تأمین پارچه موردنیاز برای تولید ماسک را تقبل کردند. سپاه و شبکه بهداشت به‌صورت مشترک، هزینه پارچه‌ها را تأمین کردند که البته سهم سپاه هم درواقع از محل کمک‌های مردمی و کمک خیرین شهر تأمین می‌شد. باقی ملزومات مثل کش، نخ و... و همین‌طور مابین ضلعوفنی موردنیاز برای کارگاه را هم از محل کمک‌های مردمی تهیه کردیم و اواخر اسفند ۹۸ کارگاهمان راه افتاد.»

«لیلا توفیقی»، خواهر شهید مدافع حرم
وقتی نابلد‌ها به لطف دوخت ماسک، خیاط شدند

هرلحظه در کارگاه تولید ماسک برای داوطلبان مشتاق کازرونی باتجربه‌های جدید و شیرین همراه بود، به‌ویژه برای دخترهای نوجوان و جوان تازه‌نفس: کارگاه کاملاً توسط خانم‌ها اداره می‌شد. هنوز هم به همین ترتیب است. تنها کمکی که از آقایان گرفتیم، در پخش برش پارچه‌ها بود. به لطف خدا آن‌قدر تعداد داوطلبان زیاد بود که نیروها شیفث بندی شدند. به‌این‌ترتیب ۱۰۰ نفر در ۳ شیفت (از ۸.۷ صبح تا ۱۰، ۱۱ شب) مشغول به کار شدند و باینکه خیلی‌هاشان تا قبل از آن تجربه خیاطی نداشتند، یک رکورد قابل‌قبول برای کارگاه ثبت کردند؛ تولید روزانه

بیش از ۲ هزار عدد ماسک.
است بداندید در این کارگاه، از دختران ۱۲، ۱۳ ساله داریم تا خانم‌های ۷۵، ۷۰ ساله. خیلی از دخترخانم‌ها ازجمله خود من تا قبل از ماجرای تولید ماسک، اصلاً پشت چرخ‌خیاطی ننشسته بودیم. اینجا، چند نفر از خانم‌هایی که خیاط حرفه‌ای بودند ازجمله مادر خودم، آمدند وسط گود و تهدید کرونا را به فرصت تبدیل کردند. آن‌ها مسئولیت آموزش به تازه‌کارها را قبول کردند و در یک‌زمان کوتاه، آن‌ها را به‌اصطلاح راه انداختند و کمک کردند آن‌ها هم این مهارت را یاد بگیرند. مادر من، سال‌ها قبل آموزشگاه خیاطی داشت و بعد آموزش گلدوزی و بافتنی هم به آن اضافه شد؛ اما وقتی به دلیل کار بافتنی به بیماری آسم دچار شد، پزشک اجازه نداد این کار را ادامه دهد. خلاصه کار هنری را کنار گذاشت و آموزشگاه رانندگی راه‌اندازی کرد!

تولید ماسک با ابزار گلدوزی!

متحیر مانده‌ام از همه‌فان‌حریف بودن مادر شهید اما خواهر شهید با لیخنه معنادارش می‌گوید از این غافلگیری‌ها در کارگاه تولید ماسک خانم‌های کازرونی، فراوان است: کم نبودند افراد و گروه‌هایی که داوطلبانه وارد کار تولید ماسک شدند و به سهم خودشان بخشی از نیاز موجود را پاسخ دادند اما کارگاه ما (بسیج خواهران الزهرا) و کارگاه مدرسه فنی‌وحرفه‌ای، به‌عنوان کارگاه‌های رسمی تولید ماسک در کازرون تعیین شدند و ماسک‌های تولیدی این دو کارگاه به شبکه بهداشت عرضه می‌شد تا از آنجا در اختیار بیمارستان‌ها، داروخانه‌ها و دیگر نهادهای متقاضی قرار بگیرد.

ماسک‌های تولیدی ما، ماسک‌های کاملاً استاندارد است. ما از همان اول، می‌سیم پلاستیکی که روی بینی قرار می‌گیرد را هم‌روی ماسک نصب می‌کردیم تا برای کادر درمانی، کاربردی‌تر شود. البته این هم‌داستان دارد. ماجرا ازاین‌قرار است که در آن تعطیلی همه‌جانبه بازار و مغازه‌ها، ما هیچ کجا آن سیم‌های اصلی ماسک را پیدا نکردیم. مانده بودیم چه باید بکنیم که خانم‌های هنرمند و خلاق حاضر در جمع، پیشنهاد کردند از سیم‌هایی که در گلدوزی به کار می‌رود، استفاده کنیم. یک نمونه ماسک با سیم گلدوزی آماده کردیم و جواب داد. خلاصه، تمام ماسک‌هایمان را با همان سیم‌های گلدوزی، تکمیل کردیم و به شبکه بهداشت تحویل دادیم. جالب است بدانی‌تازه یکی دو هفته است که آن سیم‌های اصلی مورداستفاده در تولید ماسک به دستمان رسیده...

لیلا یکی از دستکش‌های مورداستفاده بچه‌های کارگاه را نشان می‌دهد و در ادامه می‌گوید: «در بخش‌های ضدعفونی و بسته‌بندی ماسک‌ها، نیروها حتماً باید دستکش به دست داشته باشند. به شبکه بهداشت تقاضا دادم و چند بسته برایمان فرستادند اما گفتند بیشتر از این موجودی نداریم. بچه‌ها که شرایط را این‌طور دیدند، گفتند: خب بیایید خودمان دستکش تولید کنیم. این‌طور بود که حوزه بسیج خواهران «کوثر» از اواسط فروردین ۹۹ شروع به تولید دستکش کردند. آن‌ها علاوه بر تأمین نیاز کارگاه ما، تولیداتشان را به شبکه بهداشت هم عرضه می‌کردند. جالب است بدانی‌د بعد از مدتی، یکی از بچه‌های کارگاه ما که در خانه دستگاه هویه داشت، تصمیم گرفت تولید دستکش را هم امتحان کند. تلاشش موفقیت‌آمیز بود و این‌طوری شد که بعد از پایان شیفثش که به خانه می‌رفت، شروع می‌کرد به تولید دستکش. به لطف او و با هنرش، نیاز ما به دستکش هم رفع شد.

شیلد لازم دارید؟ خودمان درست می‌کنیم

«بن‌طور برایتان بگویم که هرچه نیاز داشتیم، خودمان تولید می‌کردیم. یک روز خانم جوکار، فرمانده حوزه بسیج گفت خاله‌اش که سوپروایزر یکی از بخش‌های بیمارستان کازرون است، خبر داده برای کارکنان بخشی به «شیلد» نیاز دارند. گفته بود به علت افزایش تقاضا، مراکز متولی فعلاً نتوانسته‌اند به میزان کافی شیلد فراهم کنند. موضوع که در کارگاه مطرح شد، یکی از بچه‌های هنرمند به نام «شبثم دیوانی» گفت: «شیلدهایی که من دیده‌ام، خیلی قالب ساده‌ای دارد. به نظرم خودمان هم می‌توانیم تولیدش کنیم». اصلاً حرفش به نظرم عجیب نیامد. رفت و با مقداری وسایل برگشت. با هم رفتم! اتاق کناری کارگاه و شروع به کار کردیم. با یک تل فلزی ساده و طلق بی‌رنگ (از همان‌هایی که روی برگه‌های تحقیقات مدرسه و دانشگاه می‌گذاریم)، با کمک چسب تفنگی، ما واقعاً شیلد ساختیم. ۱۰ تا از آن شیلدها درست کردیم و بردیم پیش خانم جوکار. چشم‌هایش از خوشحالی برق می‌زد. خیلی ذوق کرده بود که بچه‌های کارگاهش نتوانسته‌اند با کمترین امکانات، محصولی که موردنیاز کادر بیمارستان بود را تولید کنند. آن خانم سوپروایزر هم وقتی آمد و شیلدها را دید، خیلی خوشحال شد.»

در سکوت به این دختر پرانرژی و بالنگیزه ۲۶ ساله نگاه می‌کنم که در همین ۲ ماه انگار به یک خانم سرد و گرم چشیده تبدیل شده. با اشتیاق و بی‌وقفه از تجربیات شیرینی می‌گوید که در دل یک تهدید بزرگ نصیبشان شده و من همچنان سراپا گوش هستم: «در کارگاه تولید ماسک، رعایت بهداشت خیلی مهم است. ما از روز اول، جلوی در ورودی، دمپای‌های تمیز گذاشتیم تا همه با دمپایی روی موکت‌ها راه بروند اما بعد از چند روز، احساس کردیم با پاپوش‌های پارچه‌ای که در بیمارستان استفاده می‌شود، شرایط بهداشتی کامل‌تری ایجاد می‌شود. خیاط‌های حرفه‌ای حاضر در کارگاه، ماسکل نکردند. خودشان طراحی کردند و پاپوش موردنیاز را دوختند. از همان موقع، با کسب اجازه از خیرینی که پول پارچه‌ها را تأمین کرده بودند، برای هرکدام از اعضای کارگاه یک روپوش و یک پاپوش دوختند. یک ماسک پارچه‌ای هم سهم هرکدام از اعضا بود. به‌این‌ترتیب، بچه‌ها بعد از شیفث کاری‌شان، هر روز روپوش، پاپوش و ماسکشان را در خانه می‌شستند تا برای روز بعد، آماده باشند. واقعیت این است که تمام این محصولات با پول بیت‌المال و کمک‌های مردمی تولید شده و همه ما خودمان را در مقابل حفظ آن‌ها مسئول می‌دانیم و به خودمان اجازه نمی‌دهیم حتی به‌اندازه یک ماسک، به این مجموعه ضرر بزنیم.»

من چادری نیستم، اجازه می‌دهند بیایم کارگاه برای کمک؟

«ز سال ۸۲ و با راه‌اندازی آموزشگاه رانندگی، بیشتر وقت مامان در آنجا می‌گذرد. من هم چند سالی است در آموزشگاه مشغولم و کمک‌حالش هستم. از آنجا‌که آموزشگاه همیشه مراجعه‌کننده اعم از مرعی، هنرجو، همراه و... دارد، جزو مراکز پرتردد محسوب می‌شود. باینکه کلاس‌های آموزشگاه قبل برنامهریزی‌شده بود، مامان از همان ابتدای شیوع ویروس کرونا، دقیقاً از روز اول اسفند، داوطلبانه آموزشگاه را تعطیل کرد. بعدازآن هم پیگیر مشارکت در فعالیت‌های جهادی شدیم؛ اما فقط ما نبودیم. بعد از شروع به کار کارگاه تولید ماسک، ۲ نفر از مربیان آموزشگاه هم به ما ملحق شدند و در تولید ماسک سهیم شدند.» لیلا توفیقی آن‌قدر گفتنی دارد از اتفاق‌های غیرمنتظره و شیرین که نمی‌خواهد زمان را از دست بدهد. مکثی می‌کند و در ادامه می‌گوید: شاید لازم باشد بگویم کارگاه ما اصلاً منحصر به خانم‌ها و دخترهای بسیجی نبود و هر کس دوست داشت، می‌آمد و در این حرکت جهادی برای تولید ماسک سهیم می‌شد. مدتی گذشته بود که ۲ نفر از هنرجویان آموزشگاه با من تماس گرفتند. شنیده بودند داریم در کارگاه تولید ماسک فعالیت می‌کنیم. گفتند دوست دارند بیایند و مشارکت کنند. هماهنگی‌های لازم را انجام دادیم و خودم هر روز می‌رفتم بدانشان و با هم به کارگاه می‌رفتم. در بین هنرجویان آموزشگاه، یک دخترخانم بود که خب فکر نمی‌کردم چنین روحیه‌ای داشته باشد. یک روز که او را در کارگاه دیدم، خیلی تعجب کردم. بعد از احوالپرسی گفتم: «شنیدم بچه‌ها هر روز می‌آیند برای تولید ماسک. دوست داشتم من هم بیایم برای کمک. گفتند: خوش آمدی. بچه‌ها برایم تعریف کردند که او قبل از آمدن گفته بود: من چادر ندارم، آتجا دعوایم نمی‌کنند؟ دوستانش گفته بودند: نه. فقط با یک پوشش رسمی بیایی، کافی است. خلاصه نگران بود حالا که این کارگاه را بچه‌های بسیج راه انداخته‌اند، برخورد خوبی با او نشود؛ اما وقتی آمد و همه با آغوش باز و با محبت از او استقبال کردند، خیلی خوشحال شد و روزهای بعد هم برای کمک آمد. واقعیت ماجرا هم همین است. همه ما، با تمام تفاوت‌های ظاهری‌مان، ایرانی هستیم و همیشه ثابت کرده‌ایم هر وقت لازم باشد، پای کار می‌آییم و در کنار هم برای رفع مشکلات همکاری می‌کنیم.

لیلا توفیقی، خواهر شهید مدافع حرم
مزدمان را وقتی گرفتیم که گفتند اینجا شبیه پایگاه کمک‌های یشت جبهه شده

نگاهم دورتا‌دور کارگاه می‌چرخد و روی عصایی که کنار میز است، ثابت می‌ماند. می‌پرسم: ماجرای این عصا چیه؟ و لیلا با لیخنه می‌گوید: «صدوم شدم! زانوی چپ از مدتی قبل سر ناسازگاری داشت و از وقتی رفت‌وآمدم به این کارگاه شروع شد، دردش تشدید شد. کارگاه ما در طبقه بالای دارالقرآن سپاه کازرون قرار دارد و ۳۵ پله می‌خورد تا به کارگاه برسیم. بالا و پایین رفتن‌های مداوم از این پله‌ها، باعث شد رابط پایم کشیده شود و دردهای شدیدش چند روزی خانه‌نشینم کند.» دختر خستگی‌ناپذیر کازرونی که حالا با همان زانوی مصدوم پشت چرخ نشسته، می‌گوید: «سختی‌ها فراومش می‌شود چون این مدت، خیلی برای ما شیرین بود. خیلی چیزها یاد گرفتیم. دوره‌می‌های خوبی با دوستان عزیز داشتیم و کلی تجربیات ارزشمند کسب کردیم. از همه قشنگ‌تر، روایت‌های خانم‌های پیشکسوت از دوران دفاع مقدس بود. می‌گفتند: «ما زمان جنگ هم دور هم جمع می‌شدیم و برای رزمندگان لباس می‌دوختیم. این کارگاه و این جمع ما را یاد آن روزها می‌اندازد.» این حرف برای ما خیلی بالارزش بود. خیلی حس خوبی بود که دارند ما را با خانم‌های جهادگر زمان دفاع مقدس مقایسه می‌کنند. واقعاً هم تمام این مدت ما حس کردیم و می‌کنیم که در شرایط جنگ هستیم و داریم نیازهای رزمندگان خط مقدم را تأمین

می‌کنیم و این، حس خوب و رضایت‌بخشی است.»

«ماه بی بی خرم روز»، مادر شهید مدافع حرم

از دوران دفاع مقدس تا الان، همیشه آرزوی خدمت داشتم

بالاخره انتظار به سر می‌رسد و توفیق هم‌صحبتی با مادر بزرگوار شهید مدافع حرم «پژمان توفیقی» نصیب می‌شود. حاج‌خانم «ماه بی‌بی خرم‌روز» که کارنامه درخشانی از انواع هنرها و مهارت‌ها در کارنامه عمر ۶۰ ساله‌اش دارد، این روزها هم لحظه‌ای بی‌کار نمی‌ماند و سخت می‌تواند وقتی برای کارهای متفرقه مثل گفت‌وگو با ما پیدا کند. در فاصله‌ای که میان کارهایش در آموزشگاه رانندگی ایجاد شده و خودش را به کارگاه تولید ماسک رسانده، فرصت را غنیمت می‌شمارم و سر صحبت را با او باز می‌کنم. از ماجرای حضورش در جمع خانم‌های جهادگر در کارگاه تولید ماسک می‌پرسم و در جواب می‌گوید: من از زمان جنگ، بسیار تحت تأثیر شهدا قرار گرفتم و از همان موقع، همیشه آرزو داشتم شرایطی فراهم شود که بتوانم خدمت کنم. در دوران دفاع مقدس در ستاد کمک‌رسانی‌های پشت جبهه در کارهایی مثل بسته‌بندی تفلات، نان خشک و دارو برای رزمندگان مشارکت داشتم اما دلم چیز دیگری می‌خواست. دوست داشتم به مناطق جنگی و لب مرز بروم و آنجا لباس‌های رزمندگان را بشویم، کفش‌هایشان را واکس بزنم و... اما حاج آقا موافقت نمی‌کرد. او اجازه نداد و این حسرت‌به‌دلم ماند.

گذشت تا جنگ با داعش پیش آمد. پسرم که در دفاع از حرم در سوریه شهید شد، رفتم گردان ثارالله (ع) و درخواست اعزام دادم. فرمانده گردان هم رفت با مسئولان بالاتر استان صحبت کرد؛ اما گفتند موضوع اعزام خانم‌ها برای دفاع از حرم، منتفی است. نمی‌توانم برایت وصف کنم چقدر عاشق رفتن بودم و چقدر از محروم شدنم از این جهاد، غصه خوردم. آخه آن‌قدر از فداکاری‌های جوانان در دفاع مقدس و بعد در دفاع از حرم شنیده بودم. از اینکه در میدان جنگ خودشان را روی مین می‌انداختند تا راه برای حرکت نیروها باز شود، که دلم می‌خواست من هم بروم و کاری برای دفاع از اسلام و انسان‌های بی‌گناه انجام دهم؛ اما سعادت با من یار نشد.

کارگاه تولید ماسک مرا به آرزویم نزدیک کرد

«بعد از شروع ماجرای کرونا وقتی شنیدم در سپاه کازرون قرار است یک کارگاه تولید ماسک راه بیندازند، همراه دخترم بلافاصله خودمان را به آنجا رساندیم و از همان اول شروع به کمک کردیم. فضایی که در نظر گرفته بودند را تمیز و ضدعفونی کردیم. همراه فرمانده حوزه خواهران رفتم بازار برای تهیه وسایل موردنیاز و... خلاصه الحمدلله با کمک همه خواهران توانستیم کارگاه را راه بیندازیم و مشغول شویم. قرار بود در شیفت‌های ۳، ۲ ساعته کار کنیم اما ما بیشتر می‌ماندیم، گاهی تا عصر و گاهی تا شب.» می‌گویم: پس روزهای سخت کرونایی برای شما با یک اتفاق شیرین همراه شد و در کارگاه تولید ماسک به آرزویتان رسیدید؟ مادر نفس بلندی می‌کشد و می‌گوید: «بله. در این حد که توانستم در این شرایط سخت، عضوی از گروه جهادگران باشم و خدمتی انجام دهم، خوشحالم و خدا را شکر می‌کنم. شرایط جسمی من مساعد نیست و این روزها هم برایم سخت گذشت. بالا و پایین رفتن از پله‌های بسیار زیاد کارگاه باعث شد چند بار فشارم خیلی بالا برود؛ اما هرچه حاج آقا و پسرانم اصرار کردند دیگر نرو، قبول نکردم. گفتند: در زمان جنگ و دفاع از حرم، جوانان قید زن و بچه و کار و زندگی‌شان را زدن و رفتن برای جهاد در راه خدا. حالا در این جهاد، این کار از من برمی‌آید. باید بروم. شاید خدا گوشه چشمی هم به من نگاه کرد.»

۲ ماه داوطلبانه ماسک تولید کردم اما برای آموزشگاهم ماسک خریدم

«تا در روز ۳۰ بهمن شیوع ویروس کرونا در کشور به‌طور رسمی اعلام شد، با مسئول صدور گواهینامه استان تماس گرفتم و گفتم: جناب سرهنگ! اجازه می‌دهید آموزشگاه را تعطیل کنم؟ ایشان ضمن تماس و هماهنگی با مسئول راهنامی و رانندگی کازرون، از این تصمیم و پیشنهاد من استقبال کرد. بعضی می‌گفتند: با توجه به ثبت‌نام‌هایی که انجام داده‌اید، متضرر نمی‌شوید؟ گفتم: ضرر به جان نخوردم. مال، مهم نیست. این‌طور بود که به‌عنوان اولین آموزشگاه رانندگی در کازرون، داوطلبانه تعطیل کردم تا سلامتی هنرجویان و مربیان به خطر نیفتد. باقی آموزشگاه‌ها ۲ هفته بعد تعطیل کردند...»

